

سابقه و اهمیت فکر گفت و گوی تمدنها

رئیس جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای سید محمد خاتمی، در سفر چندی پیش خود به نیویورک و شرکت در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد، پیشنهاد گفت و گوی تمدنها را مطرح کردند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد این پیشنهاد را پسندید و سال ۲۰۰۱ میلادی به نام سال گفت و گوی تمدنها اعلام شد. اعلام این موضوع، وظایف ویژه‌ای برای یونسکو (سازمان علمی، فرهنگی، و تربیتی وابسته به سازمان ملل متحد) ایجاد می‌کند. بدین معنا که این سازمان موظف است از هم اکنون تدابیری اتخاذ کند که مطالعات و تدارکات لازم برای برگزاری هر چه بهتر و عمیقتر کنفرانس‌ها، دیدارها، مجامعی که باید در جهت اجرای قطعنامه مجمع عمومی و تحقق اندیشه گفت و گوی تمدنها، در سال مورد نظر، صورت گیرد، انجام شود و زمینه برنامه‌ریزیهای ضروری برای رسیدن به این مقصودها فراهم گردد.

کتابی که در دست مطالعه دارید، و ترجمه و انتشار آن با همت مشترک یونسکو در پاریس و مؤسسه انتشاراتی فرزانه روز در تهران صورت گرفته است، مقدمه‌ای بر همین گونه اقدامات و تدارکات است. این کتاب ترجمه فارسی گفتارهایی است که به زبانهای فرانسوی، آلمانی، و انگلیسی توسط جمع‌گزیده‌ای از متفکران ایرانی و خارجی، در مجمعی که به منظور بحث در زمینه گفت و گوی تمدنها در تهران تشکیل شده بود، ارائه شده است. خوشبختانه ترجمه کتاب با زبانی روان و دقیق به وسیله مترجمان زبردست صورت گرفته است.

در باب چگونگی تشکیل این مجمع و، به طور کلی، سابقه این گونه همکاری‌های بین‌المللی، بویژه با شرکت یونسکو، نویسنده این سطور پیش از این در جای دیگری، سخن گفته و مراحل و اقدامات متعدد یونسکو را در این زمینه با تفصیل بیشتری برشمرده است.^۱ در اینجا نیازی به تکرار آن مطالب نیست و علاقه‌مندان برای اطلاع بیشتر می‌توانند به کتابی که بدان اشاره شد رجوع کنند. اجمالاً می‌توان گفت که کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است از پژوهشگران ایرانی و خارجی که به مدت یک هفته در سال ۱۳۵۶، دو سال قبل از انقلاب، در باغ فردوس شمیران تشکیل شد و مجموعه سخنرانیها در سال ۱۹۷۹ تحت عنوان تأثیر تفکر غرب، آیا امکان گفت و گوی واقعی بین تمدنها را فراهم می‌آورد؟ در پاریس به چاپ رسید. این مجموعه شامل هجده مقاله از انور عبدالملک (متفکر مصری)، ژان برون، هانری گرتن، احسان نراقی، مرحوم عبدالجواد فلاطوری، روزه گارودی، آرامش دوستدار، کریستیان ژامبه، بیژن کسویانی، مجید تهرانیان، اسدالله ملکیان شیروانی، ژان لویی ویبارد - بارون، ژان - لوک مهتا، فیلیپ نمو، توشیهیکو ایزوتسو، ایوژنو، داریوش شایگان است.

اغلب سخنرانیها به بحث فلسفی درباره فرهنگها و نقش اندیشمندان شرق و غرب در زمینه فلسفه و ادیان و نکات مشترک آنها اختصاص یافته بود. در بین متفکران شرق، اندیشه سهروردی، فارابی، و ابن سینا و در بین غربیان، نظریات هگل و نیچه و هایدگر سهم بیشتری داشت. در ضمن، معنویت و عشق و هنر شرقی و فلسفه رنسانس و سلطه‌گرایی غرب و انحراف بینش غرب در فردگرایی و خودمحوری در سخنرانیها مورد تأمل قرار گرفت.

اما مطلبی که ذکر آن در این مقام از اهمیت بیشتری برخوردار است، نگاهی به مفهوم تمدن و گفت و گوی تمدنها، و تأکیدی بر اهمیت مقالات و گفتارهای کتاب حاضر است.

تمدن^۲، پدیده‌ای اجتماعی است و، بنابراین مفهوم تمدن، مانند هر مفهوم دیگری از مفاهیم مربوط به پدیده‌های اجتماعی، از مقوله‌های تابع تاریخ و فعالیت نسل بشر در طول زمان است. تمدن و تحولات آن، از تاریخ تحولات بشری جدا نیست. بشر، در طول زندگانی اجتماعی خود، به پیشرفتهای مهمی در کشف توان طبیعت و پی بردن به استعدادهای خویش در زمینه بهره‌برداری از این توان، و بنا نهادن صورتکامل یابنده‌ای از قوالب، بنیانها، نهادها، و سازمانهای مربوط به زندگانی اجتماعی خود نائل آمده است که ویژگیهای هر کدام از آنها بیانگر ویژگی

۱. احسان نراقی، یونسکو و نخستین مجمع جهانی گفت و گوی فرهنگها. کتاب ما و جهان امروز،

انتشارات شهاب، تهران، ۱۳۷۸.

تمدن بشری در یک دوره تاریخی معین است. شکی نیست که همراه با قالبهای تمدنی، مجموعه‌ای از ارزشهای معنوی نیز در زندگانی بشر همیشه وجود داشته و همواره هم وجود خواهد داشت که، در زبان علما و علوم اجتماعی، فرهنگ^۱ خوانده می‌شود. اینکه چه رابطه‌ای میان تمدن و فرهنگ وجود دارد، بحث بسیار مهم و اساسی است که پرداختن به آن از مقدمات واجب هرگونه تفکر درباره مفهوم تمدن و گفت و گوی تمدنهاست. بسیاری کسانی که دو مفهوم متفاوت تمدن و فرهنگ را با هم اشتباه می‌کنند، و یکی را به جای دیگری به کار می‌برند. واقعیت این است که فرهنگها زائیده تمدنها هستند، هر چند که ارزشهای فرهنگی برخاسته از دستاوردهای تمدنی بشر نیز می‌توانند، به نوبه خود، در تحکیم مبانی گسترش یک تمدن یا در ایجاد تمدنی جدید مؤثر باشند و به صورت عاملی کمک کننده یا بازدارنده وارد عمل شوند. در هر حال، در بحث از گفت و گوی تمدنها، نخست باید همین مسائل را شکافت، و نخست باید دید چه رابطه‌ای زاینده و متقابل میان قالب‌های تمدنی، از یک سو، و ساختارهای فرهنگی، یا، به طور کلی، نگرشها و ارزشها، از سوی دیگر، وجود دارد. کتاب حاضر از همین دیدگاه است که اهمیتی استثنایی پیدا می‌کند.

عنوان اصلی این کتاب این بود: آیا تأثیر اندیشه غربی امکانی برای گفت و گوی واقعی میان تمدنها باقی می‌گذارد؟ دقت در نحوه طرح این پرسش در آن زمان یک نکته را آشکار می‌کند. اینکه نحوه رابطه غرب با دیگر کشورهای جهان، بویژه کشورهای جهان سوم، در آن روزگار هنوز رابطه‌ای سلطه جویانه و یکطرفه بود. شدت این رابطه به حدی بود که گمان می‌رفت فکر و اندیشه غربی یگانه راه اندیشه درست، و تمدن غربی یگانه تمدن معتبر در جهان است. رابطه استعماری گذشته غرب با دیگر نقاط جهان نیز بر شدت و حدت چنین برداشتی می‌افزود. در آن شرایط، طبیعی بود که با وجود چنین رابطه‌ای و چنین برداشتی از اندیشه غربی، این پرسش مطرح شود که آیا بدرستی امکان گفت و گوی واقعی میان تمدنها می‌تواند وجود داشته باشد یا نه.

در ارزیابی تمدنهای گذشته باید نقش و وضع هر تمدنی را در پیشرفت اندیشه و دانش بشری از نزدیک سنجید. اگر امروز تمدن صنعتی در اروپا و به دنبال آن در امریکای شمالی از دیگر مناطق جهان پیشی گرفته است، این بدین معنا نیست که مثلاً تفکر علمی از خصوصیات ذاتی تمدن غربی است و تمدنهای دیگر نظیر تمدن چین و هند و اسلام از این خصوصیت عاری هستند. برای نمونه، تمدن اسلام را در نظر بگیریم. در این مورد بخوبی می‌بینیم که از قرن نهم تا



● دکتر احسان ترقایی

قرن دوازدهم میلادی از نظر پیشرفتهای علمی به معنای امروزی کلمه - یعنی در ریاضیات، نجوم، طبیعیات، پزشکی، معماری، و شهرسازی، و کشتی رانی و دریانوردی - تمدن اسلامی سرآمد زمانه بود. پس متوجه می شویم که تفکر علمی با مبانی تفکر مردم مشرق زمین مبیائتی ندارد، ضمناً می بینیم که فلاسفه و مبتکران علوم تجربی نظیر پزشکی، چون ابوعلی سینا و زکریای رازی و ابن رشد، هم در فلسفه، هم در مبانی علوم نظری و هم در علوم عملی دست داشته اند، در حالی که می بینیم در مبانی دین و شریعت هم صاحب نظر بوده اند.

ضمناً این موضوع برای ما روشن می شود که آداب و رسوم و قواعد دین اسلام، مثلاً رفتن به حج، مُنجمان را به کشف اسطرلاب و ستاره شناسی و قواعد دریانوردی سوق داده است. از نظر آزادی اندیشه و فحص و بحث هم در اسلام مانع و رادعی وجود نداشته است. به عنوان مثال، مأمون خلیفه عباسی که در قرن نهم میلادی می زیسته است، جلسات بحث و مناظره را در حضور خودش با شرکت علما و در عین حال متشرعان ادیان مختلف در بیت الحکمه بغداد تشکیل می داده و افراد را به مباحثات بسیار جدی دعوت می کرده است.

چند قرن پس از آن اکبر شاه مغول در هند علمای ادیان مختلف را به بحث و مباحثه بی پرده فرا می خوانده است، در حالی که در همان ایام دکارت، فیلسوف فرانسوی، که از فشار و ستم ارباب کلیسا خارج از فرانسه می زیسته نوشته هایش در سوربن ممنوعه اعلام شده است.

بنابراین، اگر دین اسلام در چند قرن اخیر به انجماد و قهقراگرایی گراییده است، دلیل آن مربوط به عوامل اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی است، نه به عوامل صرفاً دینی. زیرا متشرعان بتدریج خودشان را در یک سیستمی محبوس کرده‌اند که حتی از درک تحقیقات علمایی نظیر بوعلی و زکریا و ابن رشد بر نمی‌آیند چه برسد به ترقی علوم در دیگر تمدنهای امروزی جهان.

دو قرن استعمار و تسلط غربیان بر کشورهای اسلامی عامل سوق دادن گروهی از مسلمانان به عقب‌ماندگی و سکون شده است. در عین حال، در همین سرزمین اسلام کشورهای را می‌بینیم از قبیل مالزی که به صورت یکی از پیشرفته‌ترین کشورها در فنون انفورماتیک در آمده‌اند. مهم این است که بنیادگرایی را یک حادثه گذرا تلقی کنیم و آن را عکس‌العمل عاطفی و احساسی دور از خردگرایی مسلمانان در قبال سلطه مغرب زمین بدانیم که به رأی‌العین می‌بینیم در حال دگرگونی است.

اشکال دیگر اینکه، سودجویی محض از علوم، ریشه و سوابق ترقیات علوم را از نظر دور داشته است. به همین جهت کارشناسان معتقدند که تعلیم فلسفه در دبیرستانهای سراسر جهان باید اجباری گردد تا نسل جوان امروز به تحولات فکری آشنا گردد. بی‌جهت نیست که یک سمینار بین‌المللی در سال گذشته در یونسکو نشان داد که جوانان حتی در سنین نوجوانی طالب آموختن مباحث فلسفی‌اند. همچنین که دانشجویان رشته‌های علوم هم باید از سیر تمدنها در گذشته باخبر باشند.

۳۴

مطلب جالب اینکه نخستین مسئول برنامه‌های علوم در یونسکو یک دانشمند علوم طبیعی از اهالی انگلستان بود که به دلیل اقامت ده ساله‌اش در چین، به عنوان رئیس هیئت علمی انگلیس، توانسته بود کاملترین اثر را درباره تاریخ علوم، در سه مجلد، به وجود آورد و، به همین جهت، در یونسکو برنامه‌های علوم را بر پایه مطالعات تطبیقی در میان تمدنهای گوناگون قرار داده بود و بدین منظور هم مجله‌ای به نام علم و جامعه در یونسکو پایه‌گذاری کرد که در گسترش نظر و دید دانشمندان جهان تأثیر بسیار مثبتی داشت. نوآوری این عالم انگلیسی نتیجه‌ای بود که علوم غربی از فلسفه علوم در چین به دست آورد.

سیر تفکر در پنجاه سال اخیر نشان می‌دهد این رابطه تا حدود زیادی دگرگون شده و کشورهای غربی نیز تا حدود زیادی این آگاهی را پیدا کرده‌اند که شاید تمدن غرب یگانه تمدن معتبر جهان نباشد، و با صرف اتکا به اندیشه غربی شاید نتوان راه حل مناسبی برای همه مشکلات بشریت یافت. بر پایه همین آگاهی است که همدلی با دیگر ملل جهان، و دیگر فرهنگها و تمدنها، روز به روز بیشتر می‌شود و در آستانه ورود جهان به صحنه جهانی اقتصاد سرمایه‌داری که در اصطلاح mondialisation معروف شده است. این همدلی، یا دست کم امید به

آن و گسترش هر چه بیشتر آن، از زمینه‌های امیدوارکننده‌ای است که امکان تفاهم و گفت و گوی هر چه کاملتر تمدنها را بیشتر می‌کند. صرف پذیرش پیشنهاد ریاست جمهوری اسلامی ایران توسط اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و تعیین سال ۲۰۰۱ به عنوان سال گفت و گوی تمدنها دلیلی است بر این مدعا.

آنچه ما در باب رابطه فرهنگ و تمدن عنوان کردیم، به این علت بود که ناگزیر باید در این گونه مباحث، نخست به بحث و تبادل نظر از دیدگاه اندیشگی و فلسفی پرداخت، و برداشتهای متفاوت از مفاهیم تمدن و فرهنگ، یا از ویژگیهای ذاتی هر تمدن و فرهنگ، را به عنوان مقدمه‌ای لازم در جهت تفکر به موضوع پیش کشید و درباره آنها به داوری نشست. کتاب حاضر، از این جهت سندی مفید و استثنایی در زبان فارسی است. خواننده با مطالعه این کتاب، توجه خواهد کرد که شرکت‌کنندگان در این بحثها تا چه حد در طرح درست مسئله موفق بوده یا نبوده‌اند. بر پایه همین گونه آگاهی یافتنهاست که می‌توان مرحله تازه بحث از گفت و گوی تمدنها را، که دورنمای دیدارها و مجامع سال ۲۰۰۱ در این زمینه را تشکیل می‌دهد، با آگاهی بیشتری گشود و با روشهای سنجیده‌تر و کارآمدتر به سراغ این بحثها رفت.

امیدوارم این اثر به خوانندگان فارسی زبان کمک کند تا موضوع گفت و گوی تمدنها را با اشتیاق و آمادگی بیشتری دنبال کنند و زمینه‌ای فراهم سازد که متفکران ما در جدال فکری بارآوری، که در آینده‌ای نه چندان دور قرار است بر سر این موضوع درگیرد، سهم بیشتر و پربارتری داشته باشند.

احسان نراقی

پاریس، ژانویه ۲۰۰۰

یونسکو و نخستین مجمع جهانی گفت و گوی فرهنگها

مفهوم تمدن، مانند هر پدیده اجتماعی دیگر، مقوله‌ای تاریخی است. پیدایش و تکوین این پدیده معلول شرایط و تحولات تاریخی و مستلزم تکامل ساختار اقتصادی - اجتماعی هر جامعه‌ای بوده است.

کشف توان طبیعت و بکارگیری آن، گذار از دورانهای ایللی - قبیله‌ای به شهرنشینی، تشکیل دولت، تنظیم و تنسيق قواعد و قراردادهای اجتماعی و تثبیت حاکمیت مردم، از جمله رویدادهای سترگ تاریخ انسانی و پیدایش تمدن است.

عامل فرهنگ به مثابه بخش کلان ارزشهای جوامع متمدن، در برگیرنده بنیادهای اجتماعی - سیاسی، اعتقادات و رسوم و سنتها، نیز در شناخت هویت ملل و گرایشهای آنها نقشی پایه‌ای

عهده‌دار بوده است و لذا می‌توان گفت که نسبت عامل تمدن به فرهنگ، عموم و خصوص من وجه است که گاه در تعبیر و کاربرد این دو واژه، یک معنا و مفهوم را القا می‌کند.

نگرش تمدن و فرهنگ یک کشور از دیدگاه انتزاعی، و جدا از مجموعه فرهنگ جهانی، به معنی دیده فرو بستن بر عبور اقیانوسی است که در مسیر خود از سرزمینهای فرهنگی دیگر می‌گذرد بدون آنکه به آن التفاتی شود. شکل‌گیری تمدنها و سازمان‌یابی دولتها و باروری فرهنگی آنها نه تنها نتیجه در آمیختگی با سایر سرزمینهای متمدن است بلکه به برکت مبادلات فرهنگی و تفاهم و و داد متقابل بین ملتها، شکوفا گردیده است.

امروز، ضرورت این تبادل و تفاهم به گفت و گوی بین فرهنگها معروف شده است. جهان ما از آغاز، این نوع مرزبندی فرهنگی را نمی‌شناخت، ریاضیدانان ایرانی و هندی، فیلسوفان و متفکران یونانی و چینی همه در دایره بزرگ و فامیل عظیم فرهنگ جهانی که متعلق به همه بشریت بود، گرد آمده بودند.

حکمت افلاطونی، طب بوعلی سینا و زکریای رازی، فلسفه اشراق سهروردی در جامعه بزرگ فرهنگ اسلامی - ایرانی نشر و توسعه یافت و مزید بر اتحاد بین ملتها شد.

آنچه امروز به دنیای غرب موسوم است همان سان از این دستاوردها بهره‌ور بود که سایر جوامع دیگر. این تبادل و تفاهم همراه با قبول تفاوت‌های ارزشی، که در هر جامعه موجود بود رخ می‌داد و از طبقه‌بندیها و جداسازی شرقی و غربی خبری نبود و اگر امتیازی به حساب می‌آمد در ارائه و رقابت هر چه متعالی‌تر این علوم و ارزشها بود.

پیدایش صوری و مصنوعی دو حوزه فکری شرق و غرب، حاصلی منفی داشت که به جداسازی این ملتها، و ارزشهای فرهنگی آنها منجر شد. این نوع برخورد از دید کسانی که به این مسئله با نگاه دیگری می‌نگریستند، می‌بایست به تعادل و تفاهم و صلح و دوستی مبدل شود. زیرا در پی نگرشهای انحرافی، انسان شرقی، به مثابه انسانی از جامعه‌ای برون‌گرا^۱ با طرز رفتار، اندیشه، و سنت متفاوت با معتقدات عجیب و غریب جلوه داده شده، که گویا با انسان غربی تفاوت ماهوی دارد! این طرز تلقی، علاوه بر آنکه خط بطلان بر جهانی که علم‌دار علم و معرفت بود، می‌کشید فرهنگ آن تنها به عنوان فرهنگ فلکلور و تفنن، مورد استفاده و گاه نیز بر سیبل «تشویق» مورد «حمایت» قرار گرفت.

این نگرش اغراق‌آمیز موجبات شکاف عمیق میان فرهنگها و ملل وابسته به آن را با جهان به اصطلاح پیشرفته فراهم آورد، جهانی که از یک گوهر مشترک بهره‌جسته، در زیر یک آسمان با

معتقدات، سنتها، و گرایشهای فکری متفاوت زیسته ولی اکنون دیگر به هم بیگانه شده بودند. عدم توجه به علل این تفاوتها، که ناشی از تفاوت اعتقادات دینی، ملی و سنتی، از یکسو و نقش اقلیم و جغرافیا و تاریخ از سوی دیگر بود، ملتهای این حوزه فکری را از یکدیگر جدا ساخت. رویدادهای سیاسی، پیدایش پدیده استعمار به این اختلاف و سوء تعبیر دامن زد و به آنجا رسید که جهان شاهد دو قطب، دو نوع انسان گردید و جهل و خودخواهی مجال آن را نداد که به قطب مرفه و موفق از نظر اقتصاد و فن تفهیم شود که این گونه تلقی از انسان، نه به صلاح آن قطب در نهایت امر و نه در شأن انسان به عنوان ودیعه الهی است و روزی خواهد رسید که برای جبران و ترمیم اشتباهات دیر خواهد بود، زیرا بی‌اعتنایی و عدم تحمل، طبقاتی کردن نژادها، بی‌توجهی به اعتقادات و باورها، نشناختن عمیق فرهنگهای دیگر و درست به همین علت، از کنار آن با تبختر گذشتن در دراز مدت به سود سعادت ملتها و صلح جهانی نخواهد بود.

اکنون که تکنولوژی ماهرهای و اینترنت جهان را به سوی «جهانی شدن» سوق می‌دهد، فرصت‌گرانیهایی است که با آزادی و سعه‌صدر و روشن‌بینی، به حرکت کل جامعه انسانی نگاه شود و از این وسیله، نه بطور نمایشی و سطحی، بلکه بطور عمیق و دانسته، در جهت نزدیک کردن فرهنگها، رفع تبعیضات و سوء تفاهم و تضادها استفاده شود و با گفت و گوی فرهنگها، که نباید تنها در سطح دیپلماسی و تشریفاتی منحصر گردد، به مبادلات وسیع فرهنگی اقدام کرد و به جهان و انسانهای گوناگون آن آمیدی تازه بخشید.

مقوله گفت و گوی بین فرهنگها و اهمیت آن در جهان کنونی، موضوعی است که از سالیان پیش به آن اندیشه شده و نخستین بار در ایران در سال ۱۳۵۶ نخستین مجمع جهانی «گفت و گوی فرهنگها» به این مسئله پر اهمیت پرداخت.

یک سال قبل از آن، گروهی متشکل از مجید رهنما، رضا قطبی، داریوش شایگان، جمشید بهنام، و احسان نراقی بنیادی را به نام «مطالعه فرهنگها» به مدیریت داریوش شایگان بنا نهادند که این بنیاد با همکاری محققین خارجی در تلاش برای ترجمه و نشر کتابهای فرهنگی سایر کشورها به موفقیت چشم‌گیری رسید، بطوری که ۷۰ اثر علمی از متفکرین جهان به فارسی ترجمه شد، تعداد زیادی از این کتابها در سالهای بعد از انقلاب به وسیله انجمن فلسفه و دیگر سازمانهای فرهنگی به چاپ رسید. متعاقب این اقدامات، سمیناری با شرکت ۲۰ محقق ایرانی و خارجی به مدت یک هفته در سال ۱۳۵۶ - دو سال قبل از انقلاب - در باغ فردوس تشکیل و مجموعه سخنرانیها در سال ۱۹۷۹ تحت عنوان «تأثیر تفکر غرب، آیا امکان گفت و گوی واقعی

بین تمدن‌ها را فراهم می‌آورد^۱ در پاریس به چاپ رسید. این مجموعه شامل هجده مقاله از انور عبدالملک (متفکر مصری)، ژان برون، هانری کربن، احسان نراقی، مرحوم عبدالجواد فلاطوری، روزه گارودی، آرامش دوستدار، کریستیان ژامبه، بیژن کاویانی، مجید تهرانیان، اسدالله ملکیان شیروانی، ژان لویی وییارد - بارون، ژان - لوک مهتا، فیلیپ نمو، توشیهیکو ایزوتسو و ایوژنو و داریوش شایگان می‌باشد.

اغلب سخنرانی‌ها به بحث فلسفی در تبادل فرهنگ‌ها و نقش اندیشمندان شرق و غرب در زمینه فلسفه و ادیان و نکات مشترک آنها بود. در بین متفکران شرق اندیشه سهروردی، فارابی، و ابن سینا و در بین غربیان نظریات هگل و نیچه و هایدگر سهم بیشتری داشت. در ضمن معنویت و عشق و هنر شرقی و فلسفه رنسانس و سلطه‌گرایی غرب و انحراف بینش غرب در فردگرایی و خودمحوری در سخنرانی‌ها مورد تأمل قرار گرفت.

در طول تاریخ بشر یکی از نحوه‌های ایجاد رابطه و گفت و گو و شنود، اقدام به ترجمه آثار بزرگان ملل مختلف بوده که این امر امکانات نخستین قدم تبادل فرهنگی را مهیا کرده است. اهمیت آثار سیاحانی چون ابن بطوطه‌ها که از شرق بر خواسته‌اند و مارکوپولو‌ها که از غرب به شرق رفته‌اند، میل به همین جست و جو و میل به شناخت فرهنگ‌های دیگر بوده است. ترجمه آثار فلسفی یونان توسط مسلمانان نمونه‌ای بارز است. اسلام بدون اینکه فرهنگ‌های دیگر را نفی کند با آنها آمیخته شد، از میراث فرهنگی ایران متعلق به دوران ساسانیان بهره گرفت و آن را در جهان توسعه داد. از فلسفه یونانی و دین ایرانی، فلسفه اشراق شکوفا شد. با در برگرفتن فرهنگ چینی، ایرانی، هندی، و یونانی، اسلام توانست رابطه‌ای بین شرق و غرب به وجود آورد. غربیان، متقابلاً در هر وهله تاریخی شیوه‌ای برای شناخت و به منظور گفت و گو یا سلطه‌گرایی اتخاذ نموده‌اند. نتیجتاً، بحث گفت و گو و شنود فرهنگ‌ها پیشینه و قدمت طولانی دارد. بدون شک در گذشته ملتها با رابطه در زمینه تجاری، هنری، دینی و... بر استمرار تبادل فرهنگی اهتمام ورزیده‌اند لیکن این امر طی زمان و بطور طبیعی صورت گرفته است، حال آنچه در عصر معاصر مطرح است و شاید به عنوان نظریه نوینی بتوان بیان نمود، آنکه مسائل بین ملتها از پشت پرده دیپلماسی خارج شده و جنبه‌ای آشکار و مطلوب جامعه به خود می‌گیرد، ملاحظات غیرضروری بین کشورها به علل اینکه جهان به سوی بُعد جمعی تبلور می‌یابد، صحنه رابطه مصنوعی را ترک گفته و سرانجام دولت‌ها را مجبور می‌سازد که اصول و پایه روابط خود را به نحو

۱. امید است با همت آقای داریوش شایگان و دوستان فرهیخته ایشان این کتاب به زبان فارسی چاپ شود.

صریح و روشنی برقرار نمایند.

ولی «طرح بزرگ» بونسکو در سمینار گفت و گو بین فرهنگها^۱ در تهران خالی از اشکال نبود و اینجانب اشاراتی در مورد این اشکالات به شرح زیر به عمل آوردم: اول آنکه عنوان کلی «طرح بزرگ» به منظور شناخت مشترک ارزشهای فرهنگی غرب و شرق است. شناخت به معنای قضاوت درباره ارزش فرهنگی متفاوت نسبت به فرهنگ خودی است، فرهنگی که از بیرون بر آن افکنده شده است.

مفهوم شناخت توسط شرق شناسان ابداع شده و آنان طبق عادت همیشگی و شغلی شان می‌کوشیده‌اند تا به این شیوه بر موضوع مورد مطالعه خود تسلط یابند و فاصله میان موضوع خودی (در غرب) و موضوع مورد تحقیق را ایجاد کنند. در پی این برداشت مفهوم شناخت به معنای رودرویی دو فرهنگ تلقی می‌شود، یا آنکه در برابر و کنار هم قرار گرفته‌اند. در حالی که مشکلات انسان امروزی همگانی شده است و به صورت سریع ظاهر می‌شود. بدین سان این مفهوم کهن مورد کاربرد مقولات اجتماعی معاصر نیست زیرا که اکنون انسان باید با هم زندگی کند و برای حل مشکلات با تفاهم یکدیگر آنها را حل نماید.

دوم مفهوم شرق و غرب است که این مفهوم باعث شده است تا دو بلوک به وجود آید و در ذهن افراد مجسم شود، یعنی اینکه شرق را در برابر غرب قرار دادن. بدین گونه تمام کشورهای غرب را زیر پرچم پیشرفت، فنون و علم و توسعه اقتصادی گرد آورده‌اند، بر عکس شرق با ارزشهای معنوی و غیرواقع سنتگرا معرفی شده است. هر چند واقعیت امر بطور نسبی چنان است، لیکن شرق کلی و غرب کلی بدون در نظر گرفتن تأثیرپذیری فرهنگی اغراق‌آمیز است.

سومین ایرادی که به مفهوم ارزشهای فرهنگی وارد است، این است که این مفهوم برای غرب جنبه جهانی قائل شده است در صورتی که، هنگامی که از ارزشهای شرق سخن به میان می‌آید، تنها ارزشهای کلاسیک آن را به عنوان ارزشهای کهن خارج از زمان نشان می‌دهند. بر عکس ارزشهای کلاسیک غرب مربوط به جهان کنونی است. ارزشهای شرق علی‌رغم این که مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما به صورت فلکلور و بیگانه با زندگی جلوه کرده‌اند. وقتی صحبت از معنویت شرق به میان می‌آید، معنویتی متصور به ذهن است که هیچ واقعیت حقیقی ندارد. افزون بر آن، هنر شرقی فقط در سنت نهفته است. در نتیجه این مفهوم امتیاز و برتری برای ارزشهای غرب قائل می‌شود.

۱. آخرین سمت من در این سازمان، رایزن امور فرهنگی بونسکو در آسیا بود (و تا پایان سال ۱۳۵۳ در این

چهارمین نقد بر این طرح، تأثیر محسوس مکتب شرق‌شناسی است که این تفکر را به عنوان میانجیگر شرق و غرب مطرح می‌سازد. اندیشه مکتب شرق‌شناسی، از نتایج استعمارگران سرچشمه گرفته است و با مقایسه با روشهای جدید علوم انسانی همچون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ ادیان و باستان‌شناسی می‌باشد و امتیازی برای لغت‌شناسی قائل است. نتیجتاً روش شرق‌شناسی این بود که جنبه‌های فرهنگی مختلف در شرق را مجزای از همدیگر مورد مطالعه قرار می‌داد و این امر درست نقطه مقابل فرهنگهای شرقی بود. انتقاد دیگری به روش این مکتب وارد است اینکه هنگامی که خواستند حوزه‌های فرهنگی را تفکیک کنند، کاملاً به یک طبقه‌بندی زبان‌شناسی بسنده کردند، مثلاً به زعم شرق‌شناسی یک فرهنگ عرب است و دیگر ایرانی، در صورتی که هر دو آنها در فرهنگ اسلامی ادغام می‌شوند ولی ویژگی خود را بردارند.

پنجمین نقد بر این طرح، اینکه آن بر حسب تقسیم‌بندی اداری سازمان یونسکو صورت گرفته است و این یکی از نقایص اساسی طرح بزرگ می‌باشد.

جنبه‌های مثبت این طرح در این است که شرق و غرب توانستند به امور مشترک همدیگر توجه نمایند و دیگر اینکه به اختلافات از لحاظ شخصیتی و از لحاظ بیانی پی ببرند. در ضمن یونسکو تصمیم گرفت به مطالعه دیگر فرهنگها از لحاظ تنوع و چند بعدی بودن آنها توجه کند. در سالهای قبل، در همه جا تنها یک بیش به کار می‌رفت، ولی با این طرح مسئله چند فرهنگی و تنوع آنها مطرح شد، و اینکه اقلیت فرهنگی مورد نظر گرفته شود. مسئله هویت فرهنگی و تعدد فرهنگها عامل اصلی گفت و شنود است، برعکس، یک تصور انتزاعی جهانی توجه یونسکو را به ویژگی فرهنگی سوق داد.

بعد از این طرح و ورود کشورهای افریقایی، نظام یونسکو را متحول کرد و انتقادهای عملی شد و مسائل مسیر واقعی به خود گرفت تا بتوان کل جامعه را مطالعه کرد. نتیجه آنکه دید تاریخ‌نگاری تغییر کرد چنانکه تحولات ملموسی در سازمان یونسکو رخ داد و این سازمان قدم واقعی به طرف گفت و شنود فرهنگی برداشت.

با اینهمه باید گفت تا جنگ جهانی دوم، غرب به شیوه تک بعدی و یکه تازی خود ادامه می‌داد، طی چند قرن استعمار آنچه را در جهان شاخص بود از خود می‌دانست، حتی پیشرفت کشورهای همانند ژاپن، اقیانوسیه را هم از خود می‌دانست. بعد از چند قرن استعمار کشورهای اروپایی بویژه ملل مستعمره با فرهنگهای فراموش شده خود را در صحنه جهانی وارد کردند. از تأسیس سازمان ملل و بویژه یونسکو بهره کامل بردند و توانستند با صلاحیت و اعتماد به نفس بی‌نظیر، خود را به جهانیان عرضه کنند.

یونسکو در دهه فعالیتش اقدام به طرح برنامه‌های شناخت فرهنگهای غیر اروپایی نمود که اولین آن در بین سالهای ۱۹۵۷ - ۶۶، «طرح بزرگ» شناخت ارزشهای فرهنگی غرب و شرق نام گرفت.

رنه مایو (۱۹۶۴ - ۱۹۷۴) در مدت ۱۲ سال مدیر قابلی بود و یونسکو را بر پایه‌های جدید استوار کرد ولیکن اغلب دست‌اندرکاران یونسکو غربی بودند و بینش اروپا محوری در تفکر آنان حاکم بود. با مدیریت ۱۲ ساله احمد مختار امبو (۱۹۷۵ - ۱۹۸۷) در یونسکو، ساختار تفکر در طرحها جهت نوینی به خود گرفت، امبو اندیشه جهان سومی را در برنامه‌های این سازمان بین‌المللی دخالت داد. تلاش بی‌امان وی این بود که کشورهای مستعمره متعدد از یوغ استعمار نجات یافته، وارد یونسکو شوند. این امر به آنها امکان داد تا هویت ملی خود را ظاهر سازند و استقلالشان را در سطح جهانی نشان دهند. در ضمن از فرهنگ قومی‌شان صحبت به میان آورند که در این موارد یونسکو خدمات ارزشمندی انجام داد. از جمله، از کسانی که افریقا را می‌شناختند دعوت به عمل آورد و کمیته‌ای از دانشمندان بزرگ جهان در تهیه و نگارش تاریخ و فرهنگ افریقا، تشکیل داد. حاصل آن تدوین مجموعه ۹ جلدی تاریخ افریقا است. ویژگی این تاریخ در این بود که از سویی وجود فرهنگ قومی آنها را نشان داد، از سوی دیگر این کشورها در یوغ استعمار فرانسه، پرتغال، انگلیس و بلژیک از ارتباط فرهنگی بی‌بهره بودند و روابط آنها تنها با استعمارگران بود، اما نگارش تاریخ افریقا روابط دیگر آنها را با کشورهای افریقا آشکار ساخت. زیرا تا آن زمان تأثیر فرهنگی غرب منحصرأ بر آنها حاکم بود، در صورتی که این تاریخ به تأثیر فرهنگ اسلام، هند و غیره نیز پرداخت.

بعد از این دو دوره فعالیت فرهنگی یونسکو از اهداف یکجانبه فرهنگی دور شد و برنامه‌های خود را به سوی رابطه کلی فرهنگها سوق داد و طرح جاده ابریشم را به عنوان راههای گفت و شنود فرهنگی به میان آورد. هدف این برنامه دو نظریه را در برداشت:

۱. اینکه این جاده طی قرنهای متوالی رابطه بین شرق و غرب بوده است و می‌تواند در ایجاد تفاهم و ارتباط متقابل فرهنگهای مختلف مؤثر واقع شود. در ضمن این رابطه کهن می‌تواند بسیاری از تأثیرات متقابل فرهنگی را روشن نماید. لذا هدف اصلی بیشتر شناساندن تأثیر شرق بر غرب بود، زیرا که تجارت ابریشم از شرق به غرب انجام می‌گرفت و با خود مهارتها و تخصصهایی از جمله کشاورزی، ادویه، پزشکی و غذایی، صنایع دستی و کاغذ را منتقل می‌کرد. بدین‌گونه شناخت کلی فرهنگهای جاده ابریشم مورد توجه قرار گرفت. ۲. تا قبل از مطالعه این جاده، شناخت و رابطه فرهنگی به نحوه ترجمه و طبع آثار هنری، ادبی و علمی صورت پذیر بود. در صورتی که با طرح جاده ابریشم، مناسبات جنبه دیگری همانند بحث و

گفت و گوی چهره به چهره بین دانشمندان به خود گرفت، مثلاً سلطان قابوس، کشتی خصوصی خود (فلک السلامه) را در اختیار یونسکو قرار داد تا همایش پیرامون فرهنگهای مختلف در آن برگزار شود. این کشتی حرکت خود را از شهر و نیز آغاز کرده و پس از چهار ماه به بندر اوساکا ژاپن رسید. در این راه دریایی، با لنگراندازی یک هفته‌ای در بنادر مختلف، گروهی محقق از هر منطقه به مطالعه مسائل فرهنگی بویژه مسائل اجتماعی در زمینه‌های متعدد علوم انسانی پرداختند. افزون بر آن، بررسیهای کتابخانه‌ای در هماهنگی با تحقیقات میدانی نیز مورد توجه قرار گرفت. در مجموع ۱۷ سمینار با شرکت صدها محقق از غرب و شرق در کنار هم نه تنها به گفت و گو و شنود فرهنگی پرداختند، بلکه در آن کشتی زیبا، در کنار همدیگر زندگی نیز کردند. نتیجه این سمینارها به نشر کتاب و مقالاتی متعدد و ساعتها فیلم مستند انجامید. ناگفته نماند که بعد از فروپاشی شوروی، کشورهای آسیای مرکزی توانستند در این طرح شرکت جویند و به شناساندن فرهنگهای خود و ایجاد رابطه اهتمام ورزند.

خاطر نشان می‌شود که ۴ سیاحت علمی زمینی نیز در برنامه جاده ابریشم انجام شد: ۱. سیاحتی که از شهر باستانی سیان چین شروع شد و از کاتسوگذر کرده و در شهر کاشغر به پایان رسید. در این سیاحت بیش از ۵۰ نفر متشکل از عکاس، فیلمبردار، محقق به بررسی اماکن تاریخی و باستانی و مسائل اقتصادی و فرهنگی پرداختند. ۴۲ سخنرانی پیرامون تبادل تاریخ فرهنگی انجام گرفت.

۲. در سال ۱۹۹۱، سیاحت در آسیای مرکزی برپا شد که از شهر عشق‌آباد آغاز و پس از خراسان و خوارزم، بخارا، دوشنبه، سمرقند، خجند و تاشکند، انزار، در شهر آتا به پایان رسید. سیاحت آسیای مرکزی با شرکت بیش از صد پژوهشگر در زمینه‌های گوناگون انجام گرفت. آنان با کاروان از نقاط مهم علمی مدنظر کتابخانه‌های غربی بویژه خصوصی بازدید کردند.
۳. سیاحت راه عشایر و کوچ‌نشینان که از غرب مغولستان تا پایتخت آن صورت گرفت.
۴. سیاحت در راههای بودایی که با شرکت ۶۰ نفر برگزار شد و از اماکن مقدسه باستانی و تاریخی همانند کاتماندو و لومبینی بازدید به عمل آمد.

نتیجه آنکه مشاهدات این امکان را فراهم آورد تا محققان ملل مختلف، پژوهشهایشان را با یکدیگر مقایسه کنند. مارکوپولو و ابن بطوطه را مقایسه کنند که مثلاً در روستاها و شهرهای بازدید شده مارکوپولو، امروز چه تغییراتی در آنها رخ داده است. سیر پیدایش کاغذ که چندین قرن طول کشید تا به کشورهای غربی برسد را جمع‌آوری و در اختیار مراکز علمی جهان قرار دهند. به دنبال طرح جاده ابریشم بود که در کشورهای مختلف، مؤسسات علمی تأسیس شد و به این کشورها جهتی از لحاظ تحقیقی داد.

راه ابریشم، رابطه بین تمدن غرب و شرق بود که پیشتر از شرق به غرب صورت گرفت و از لحاظ نمادی حائز اهمیت می‌باشد. حاصل این مشاهدات نفوذ متقابل بین کشورها را بر یکدیگر نشان داد. اثر این پژوهشها در این کشورها این بود که هر چه در گذشته تاریخی کاوش کنیم، نفوذ مشرق زمین بهتر مشخص می‌شود. خلاصه علت موفقیت این طرح دخالت بی‌سابقه و ادامه تحقیق‌ها توسط کشورهای مربوطه بود. تنها هدف مطالعه گذشته آن نبود که گفت و گو شنود سطحی انجام گیرد، بلکه چگونگی بررسی تاریخ و ایجاد امکانات گفت و گو بود.

به دنبال طرح جاده ابریشم، به مناسبت پانصدمین سال کشف امریکا، به پیشنهاد کشورهای امریکای شمالی و جنوبی، یونسکو طرحی را با عنوان: «کشف ارتباط دو جهان» به تصویب رساند. این طرح به بررسی قبل و بعد از کشف امریکا پرداخت و آنچه را موجب به وجود آمدن امریکا بود، مورد مطالعه قرار داد، بویژه فرهنگهای قبل از کشف امریکا. این برنامه جنبه‌های گوناگون بین سه قاره یعنی امریکا، افریقا و اروپا را مشخص می‌کرد. در اینجا نقش اساسی مردم افریقا در تکوین ملل امریکای شمالی نشان داده شد که چگونگی میلیونها برده افریقایی در فرهنگ و ساختار فکری و اجتماعی این قاره تأثیر گذاشته‌اند و تنها هویت امریکای شمالی به اروپا بر نمی‌گردد، بلکه ریشه‌های تاریخی این قاره به افریقا نیز مربوط است، یعنی اروپاییان تنها سازنده آن نبوده‌اند.

در چند دهه اول، هدف برنامه‌های فرهنگی یونسکو شناخت بیشتر شرق بود، زیرا که غرب با سابقه سلطه‌گرایی اش نیازی به خودشناسی نداشت. بدین سان یونسکو، صدها کتاب از نویسندگان و شعرا و روشنفکران شرقی را از زبانهای گوناگون به زبانهای بین‌المللی (بیشتر نوار و کاست) ترجمه کرد. از جمله در بین سالهای ۱۹۵۲ - ۶۸، مجموعه ۶ جلد کتاب تاریخ بشر را زیر نظر ۵۰۰ مورخ به چاپ رساند که دکتر علی‌اکبر سیاسی عضو کمیته علمی آن بود. در سال ۱۹۵۶، بار دوم، در دهلی نو کنفرانس یونسکو بر پا شد که هدف اصلی آن مربوط به شناخت فرهنگهای چین، هند، و ایران بود.^۱

به همت دکتر احسان یارشاطر آثار اندیشمندانی همچون: جامی، سعدی، حافظ، فردوسی، عطار، نظامی، ابن‌سینا، ابوسعید ابوالخیر، خواجه نصیرطوسی، رشیدالدین فضل‌الله و غیره

۱. این کتاب هنگام انتشار در ساله ۱۹۷۰ با اعتراض مسلمانان بخصوص اساتید الازهر مواجه گشت که آن را غرب محور توصیف کردند. در نتیجه کنفرانس عمومی در سال ۱۹۷۴ تصمیم گرفت کتاب مجددی با شکر ت مورخان بیشتری از شرق و اسلام تألیف کند. از این کتاب هشت جلدی تاکنون چهار جلد منتشر شده است.

ترجمه شد.^۱ بعد از این برنامه، یونسکو مبادرت به شناخت فرهنگهای مختلف دیگر نمود، از جمله فرهنگ امریکای شمالی قبل از کشف آن توسط کریستف کلمب و همچنین زبانهای شفاهی، از قبیل زبان اندونزی که در مجموعه جزایر اندونزی رایج بود. یونسکو در یاری رساندن به این کشورها به منظور کتبی و رسمی نمودن زبانهای شفاهی شان نقش اولیه را ایفا کرد. در پی این طرح بود که سمیناری در سال ۱۹۷۵ پیرامون زبانهای آسیای مرکزی در تهران تشکیل شد. یکی از اهداف این همایش نزدیک کردن فرهنگها و کمک در توسعه رابطه فرهنگی این منطقه بود که بر اثر استیلای رژیم شوروی در معرض نابودی قرار گرفته بودند.

نتیجه: پایان جنگ جهانی دوم تا دو دهه پیش از این در سراسر مغرب زمین از روسیه گرفته تا امریکای شمالی دو طرز تفکر غالب بود. یکی لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و دیگری مارکسیسم با انشعابات گوناگون آن. در هر دو شیوه تفکر فرهنگ جزو عوامل محرکه به حساب نمی آمد و اصولاً ارزشهای معنوی تحت الشعاع انگیزه های اقتصادی در نظر گرفته می شد. وقایعی از قبیل جنبش همبستگی در لهستان که برای استقلال سیاسی از کلیسای کاتولیک مدد گرفت یا مقاومت ملت افغانستان در مقابل نیروی سترگ روسیه شوروی که ناسیونالیسم بومی افغانی را با اسلام توأم کرده بود و جنگهای استقلال طلبانه اقوام مختلف در یوگسلاوی و انقلاب اسلامی ایران و طنین سالهای اولیه آن در جهان و از هم پاشیدگی شوروی و سر بلند کردن ملت های مختلف برای دستیابی به استقلال و مقاومت مردم ایرلند و غیره به جهانیان به خصوص به مغرب زمین نشان داد که امور معنوی و غیرمادی را به غلط از صحنه سیاست دور کرده بودند. لذا فرهنگ و تفاهمات فرهنگی از عوامل مهم صلح و همزیستی میان ملتهاست. امیدوارم این بحث را بتوان در آینده دنبال کرد.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. در نتیجه ترجمه آثار فارسی به زبانهای اروپایی در میان کلیه آثار غیر اروپایی پس از آثار ژاپنی و هندی، مقام سوم را حائز گردید.